

باید لذت بردن از موسیقی را آموخت

من این مقاله را برای کسانی مینویسم که بموسیقی زیاد وارد نیستند و تصور میکنند نمیتوانند موسیقی را دوست بدارند.

روی سخن من با جوانان است که در کنسرتها احساس خستگی میکنند یا از يك خستگی احتمالی بیم دارند.

من میخواهم با کسانی که خیال میکنند موسیقیدان نیستند و از موسیقی لذتی نخواهند برد صحبت کنم.

اگر راستی بخواهیم بدانیم که این قبیل مردم چرا از موسیقی خوششان نمی آید جواب خیلی ساده است: فقط برای اینکه بموسیقی گوش نمیدهند از آن لذتی هم نمیرند.

من خود سابقاً گرفتار این جهل و بیخبری بودم از موسیقی لذتی نمیردم و خیال میکردم اصلاً آنطورها که میگویند موسیقی چیزی دوست داشتنی و لذت بخش نیست. در صورتیکه امروز بموسیقی علاقه ای بسیار دارم و بزرگترین لذت ساعات فراغت من موقعی است که بتوانم آثار بزرگ موسیقی را بشنوم.

اکنون در نظر من هیچ اثر هنری باندازه موسیقی عظمت و ابهت ندارد. کنسرتها بزرگترین مایه مسرت و لذت خاطر من هستند و هر قدر که برنامه های آنها سنگین تر و عمیق تر باشد بیشتر مرا مسرور و شادمان میسازد.

وقتیکه دانشجوی بودم موسیقی حقیقی و پر عظمت برای من جذبه و زیبایی زیادی نداشت از موسیقی فقط آثار سبک ، مانند موسیقی های نمایشات کمدی (اپرا کمیک) یا موسیقی سبک رقص ، جاز ، نظامی و نظایر آنها را می پسندیدیم و بکلی از دنیای بزرگ و لایتناهی موسیقی عظیم کلاسیک دور و بیخبر بودم . اتفاقاً در آن موقع «تئودور توماس» موسیقیدان مشهور و رهبر مشهور کنسرتها به شهر ما «نیوهاون» آمد تا چند ارکستر را رهبری کند .

در برنامه نخستین کنسرت او آثاری از «بتهوون» و «واگنر» قرار داشت و بهمین جهت این برنامه در نظر من خسته کننده و وحشت انگیز مینمود . با اینهمه برای اینکه اطلاعات عمومی خود را بیفزایم و بعلاوه در ردیف مردم فهمیده و علاقمند به موسیقی بوده باشم باین کنسرت رفتم ؛ اما رنجی که آنروز بردم و ناراحتی فوق العاده ای که نصیب شد هرگز فراموش نمیشود .

«توماس» یکی از معروفترین رهبران ارکسترها بود ، نوازندگان همه معروف و استاد و در کار خود ماهر بودند قطعات برنامه هم از آثار آهنگسازان نابغه و بزرگ جهان انتخاب شده بود و باین ترتیب این یکی از عالیترین کنسرتها می ممکن الوجود بود ، با وجود این من از این کنسرت هیچ لذتی نبردم و فقط اندوه و خستگی و ناراحتی بهره من بود .

در اواسط کنسرت زیر چشمی باطراف خود نگاه کردم تا به بینم وضع اطرافیان بیچاره من از چه قرار است . دیدم بعضی ها خوابشان برده بود که من آنروز واقعاً بخوشبختی آنها رشک میبردم بعضی دیگر با چشمهایی گشاده و قیافه می احمقانه باطراف خود نگاه میکردند و بعضی هم

سعی میکردند حالت یکنفر شنونده واقعی را بخود بگیرند درحالیکه واقعاً چیزی درك نمیکردند .

حالت اطرافیان من همچون حال شاگردان يك دبیرستان بود که فی المثل يك سخندان خارجی آثار زیبایی را بزبان خارجی برای آنها بخواند و آنها با وجود تمام زیباییهای آن آثار هیچ چیز از آن درك نکنند . همه خسته و فرسوده بنظر می رسدند هیچکس دقت و توجهی نشان نمیداد .

باوجود این درضمن مشاهده دقیق قیافه های شنوندگان ، اینجا و آنجا ، در میان مردم ، بعضی ها را میدیدم که مسرت و خوشبختی از صورتشان میدرخشید و نشانده می از شادمانی عمیقی بود که در روح آنها بوجود آمده بود . من از دیدن آنها باخود گفتم که آنها بیشتر از من پول نپرداخته اند و درجائی بهتر از من نشسته اند ، پس چرا از برنامه کنسرت استفاده و لذتی عظیم میبرند و من جز خستگی ورنج چیزی احساس نمیکنم ؛ لابد مسلماً در موسیقی يك موضوع جالب توجه و لذت بخش وجود دارد که مایه مسرت آنها میشود و من آنرا نمیفهمم .

از آنجا که من هرگز نمیتوانم تحمل کنم که يك چیز قابل استفاده و جالب توجه در دسترس من باشد بدون آنکه من از آن لذت ببرم فوراً متوجه شدم که آنجا هم لذت استفاده از موسیقی در دسترس من بود ولی من از آن بی بهره مانده ام و استفاده ای نمیبرم .

آنوقت تازه فهمیدم که اگر لذتی نمیبرم و استفاده ای نمیکنم گناه «بتهوون» و «واگنر» که آثارشان نواخته میشد نیست بلکه گناه نقصی است که در خود من میباشد .

مسلماً بسیار احمقانه میبود اگر آن شب پس از بازگشت بمنزل بسا
خود میگفتم:

«من موسیقیدان نیستم و از موسیقی خوشم نمیآید ا کافست و من
هرگز دیگر بکنسرت نخواهم رفت» اگر چنین فکری در سر من راه
میافت عمر من و وجود من در کنار يك چشمه پایان ناپذیر مسرت و شادمانی
میگذشت بدون آنکه من از آن سیراب شده باشم،

من، بعد از آن کنسرت در این اندیشه فرورفتم که «حتماً يك چیز
باعظمت و دوست داشتنی در موسیقی هست که بر من مجهولست. باید
بجستجوی آن بروم.» بار دیگر بکنسرت رفتم. این بار هم نتیجه یأس آور
و تقریباً مثل دفعه قبل بود ولی شاید اندوه و ناسراحتی من باندازه و
شدت بار قبل نبود. بار هم یکبار دیگر بکنسرت رفتم...

بعد از مدتی کم کم مناظری بر عظمت همچون برقی که در میان ابرها
بدرخشد یا کوههایی که در توده های مه و بخار غوطه ور باشند، بنظر
میرسید. بر اثر زیاد شنیدن بالاخره باینجا رسیدم که آثار «واگنر» و
«بتهوون» را بر آثار آهنگسازان دیگر ترجیح میدهم. من این خوشبختی را
بدست آوردم منتها نه از راه مطالعه و نه از راه خواندن کتابها بلکه فقط
و فقط از راه شنیدن از صمیم قلب و با تمام توجه روح و وجودم.

من موسیقیدان نیستم و هیچ سازی نمینوازم. شاید پس از مرگم
وقتی که به بهشت بروم در آنجا برای نخستین بار نواختن پیانورا شروع
کنم. آری در آن دنیا يك میلیون سال اول عمر جاودانی خود را در مقابل
پیانوی خود خواهم گذرانم زیرا در واقع برای من يك چنین فرصتی لازم
است تا نوازنده خوبی بشوم. پس از این حیت تکلیفم روشن است. ولی

با اینهمه موسیقی را دوست دارم و از آن لذت بسیار میبرم.

در واقع هرگز ما از موسیقی عظیم و زیبا لذت نمیبریم مگر وقتی که با کمال توجه و با حضور قلب بآن گوش کنیم و شاید صحیح باشد اگر بگوئیم که لااقل نصف شنوندگان یک کنسرت سمفونیک حقیقاً و آنطور که باید به موسیقی گوش نمیدهند بلکه در ضمن اجرای کنسرت بچیزهای دیگر فکر میکنند.

پس چگونه باید به موسیقی گوش داد؟

فرض کنیم که شخصی به ملاقات تاجری میآید و این تاجر بحرفهای و قضاوتهای او ایمان دارد و اهمیت میدهد. تازه وارد با تاجر نقشه‌ای را در میان میگذارد و مطرح میکند که با اجرای آن مثلاً در طول سه ماه یک میلیون دلار سود بدست میآید. طبیعتاً تاجر که بعایدات خود علاقمند است با کمال توجه و روح خود بحرفهای او گوش میکند. تمام عوامل حواس برقی را از خود دور میکند. فکر زن، بازی، قمار، ملاقات و هر نوع فکر دیگری را موقتاً از سر خود میراند. دل و جاننش را بحرفهای تازه وارد میبخشد زیرا آبی نفع و آبی بول دوامیان است.

بسیار خوب! برای لذت بردن و بهره‌مند شدن از موسیقی هم باید بهمین ترتیب دقت داشت و بهمین شکل گوش کرد. باین شکل است که باید موسیقی «بتهوون» و «واگنر» را گوش داد. باید تمام قدرت شنوایی خود را به موسیقی داد آنوقت در چنین حالتی شنونده تنها شنونده نیست بلکه در حال یک فعالیت نیرومند و متمرکز است که تمام قدرت روحی و فکری او را بکار میگیرد.

من یقین دارم که همه کس بشرط اینکه کرباشد میتواند از این

راه و فقط با گوش کردن و خوب شنیدن يك دوستدار موسیقی و موسیقی شناس بشود که از شنیدن موسیقی لذت ببرد .

در اینصورت موسیقی برای او يك سرگرمی مسرت انگیز پر عظمت و فوق العاده خواهد بود . اما باید گوش داد بصورتیکه انگار زندگیمان بدان بستگی دارد .

يك آهنگساز معروف يکروز به من میگفت که من بیش از او که يك موسیقیدان بزرگ است از موسیقی لذت میبرم زیرا او که شغل و پیشه اش موسیقی است طبعاً وقتی که يك قطعه موسیقی را میشنود بساختن آن ، به ترکیب و تجزیه آن و بطرز اجرای آن هیانندیشد . اما من که يك شنونده دوستدار موسیقی هستم فقط لطافت و عظمت مجموعه آهنگهای موزون را میشنوم و از تناسب و زیبایی آن بهره مند میشوم .

بعلاوه او که يك موسیقیدان هنرمند است مثل عموم موسیقیدانهای بزرگ گوش بسیار حساسی دارد که معمولاً مردم دیگر ندارند و در نتیجه حتی کوچکترین خطا و انحراف يك نوازنده در میان تمام دسته ارکستر برای او صورت يك شکستجه تحمل ناپذیر پیدا میکند در حالیکه این انحراف شاید خیلی بنظر دیگران نرسد و مسرت و لذت ایشان را اغشوش نسازد . میتوانم با اطمینان خاطر بگویم که هر چند من موسیقیدان نیستم شاید هیچکس باندازه من از شنیدن موسیقی لذت نمیبرد و شادمان نمیشود و این مسرت و لذت در دسترس همه کس هست فقط با این شرایط ساده که حقیقتاً به موسیقی گوش بدهد .

موسیقی تنها زبان مشترک جهانی است .

آیا واقعا این يك موضوع براهمیت نیست که در جهانی که ضعفهای

بشری و نیز وهای زشت و پلید آنرا تا این اندازه آشفته ساخته است وسیلهٔ مشترکی هست که اکثریت بزرگی از ملل جهان میتوانند یکسان از آن بهره‌مند شوند.

اگر کسی بخواهد متن اصلی آثار «گوته» یا «تالستوی» یا «ایسن» را بخواند و لذت برد باید زبانهای آلمانی و روسی و نروژی را بخوبی بیاموزد. در صورتیکه «بتهوون» و «چایکوفسکی» و «گریگ» آثار خود را در زبان مشترکی بوجود آورده‌اند که در دسترس تمام مردم همهٔ ملل هست.

بعلاوه اگر شعر و نقاشی و معماری جزو هنرهای عظیم و بزرگ است مسلماً موسیقی بزرگترین و پر عظمت‌ترین هنر است. احساسات و افکاری که موسیقی میتواند بیان کند خیلی بالاتر و عالیتر از مضامینی است که بتوان با «کلمات» یا با «رنگها» بیان کرد.

در کتاب رمانی که اخیراً خواندم قسمتی بود که هرگز از خاطر م محو نمیشود: یک روز قهرمان داستان در موقع عبور از کوچه؛ از یک پنجرهٔ باز صدای پیانو می‌شنید. در اطاق آنی بایک سوئیت اپ ۵۳ بتهوون بنام «سپیدهٔ صبح» را مینواخت. شخص مزبور با حال جذبه و شوق باین موسیقی گوش داد و بعد گفت مثل اینکه در این قطعه مطلبی است که «جاودانی روح را نقل میکند».

او میخواست گفته باشد که یکچنین موسیقی الهی و آسمانی، طنین مواعیدی را که برای دنیایی ماورای کور و پس از مرگ داده شده است منعکس میسازد و نغمهٔ ابدیت را میسراید. یک چنین موسیقی نمیتواند از یک حیوان فانی و کم عمر و نابود شدنی باشد. بلکه این موسیقی که از

درخشش يك الهام خدائي بوجود آمده است نشانه وضامنی برای مقدرات
عالی انسان است .

«روبروت برونینک» شاعر چه خوب میگوید که :

اندوه برای تحمل باری گران است و شك در روشن ساختن
راه کند و ناتوان

هر رنجی از رنج خود میشوند که برای نیکبختی و بدبختی
طرحی بیفکن و چاره‌ای کن .

اما خداوند در گوش بعضی‌ها حقیقت خود را زمزمه
کرده است .

بگذار دیگران در این باره «پندیشند» و «استدلال کنند»
ما موسیقیدان آنرا «میدانیم» .

یادی از بتهوون

روز شنبه ۲۵ آذر ماه ۱۳۲۹ که مطابق ۱۶ دسامبر
سال ۱۹۵۰ بود درست یکصد و هشتاد سال از تولد استاد بزرگ

«لودویگ وان بتهوون» میگذشت .
یکصد و هشتاد سال پیش در چنین روزی بتهوون در
خانواده ای متوسط در خانه ای محقر و در یک اطاق فقیرانه زیر
شیروانی در شهر «بون» متولد شد . اما با اینهمه شهرت و عظمت
او بیش از همه مردم همزمان و همعصرش عالمگیر بود .

در این روز در همه جهان و در تمام کشورهای متمدن مراسم
یاد بودی برای تجلیل خاطرۀ بتهوون برپا کردند .

تهیه کنندگان نامۀ موسیقی نیز باین مناسبت درود های
خود را تثار خاطرۀ استاد میسازند .